

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی کلام مرحوم صدر

فرمایش مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) مطرح شد و هم که به نظر می رسید ذکر کردیم. در ادامه بحث باید این نکته را مورد توجه قرار داد که به نظر ما فرقی نمی کند دو طرف تعارض دلیلیین اجتهادیین یا اصل عملی باشند. وقتی در تعریف تعارض می گوئیم تعارض تنافی ادله به حسب الاثبات و الدلاله است دو جهت در مسئله ی تعارض به میان می آید. 1) تنافی بین دلیلیین 2) به حسب مقام دلالت و اثبات.

ما به حسب مقام دلالت و اثبات را که در کلام مرحوم آخوند ذکر شده بود به دلیلیت تفسیر کردیم ولی مرحوم اصفهانی به دلالت ظاهری تفسیر کرد. نتیجه این است که باید ببینیم این دو جهت در کجا موجود و در کجا مفقود است. اگر دو خبر واحد با هم تعارض کردند، خود این دو خبر محور برای تعارضاند و نسبت را باید بین خود این دو خبر ملاحظه کنیم. این خبر از حیث دلالت نافی آن خبر است و آن خبر هم نافی این خبر هست. مقوم تنافی دو خبر این است که می گوئیم شارع متعال در زمان واحد و بالفعل نمی تواند هر دو را حجت قرار داده باشد یعنی بگوید این خبر برای شما بالفعل حجت و هم خبر دیگر برای شما بالفعل حجت است.

عین این بیان در دو اصل هم می آید. سال گذشته در خاتمه ی استصحاب بحث تعارض قاعده ی ید و استصحاب را مطرح کردیم. اگر قاعده ی ید اصل عملی باشد بین استصحاب و ید تعارض دو اصل است. بحث تعارض استصحابین هم اینطور است یعنی در تعارض اصل سببی و اصل مسببی طرف تعارض را چه قرار می دهید؟ آبی است که قبلاً کر بوده، لباسی هم داریم که نجس است منتهی شک دارید که این آب بر کریتش باقی است یا نه؟ از یک طرف استصحاب بقاء کُریت دارید و از آن طرف نمی دانید این لباس نجس پاک شد یا نشد. استصحاب بقاء نجاست در لباس دارید منتهی استصحاب بقاء نجاست مسبب است از آن کُریت و عدم کُریت. اگر آب کُر باشد این لباس پاک شده و اگر کر نباشد این لباس به نجاست خودش باقی مانده.

در این مورد آیا در اصل سببی و مسببی تنافی را بین خود این دو اصل ملاحظه نمی کنید؟ یک اصل می گوید این آب کُر است و مطهر و یک اصل هم می گوید این لباس نجس است و پاک نشده. دو اصل با هم تنافی می کنند و لذا اگر یادتان باشد بحث های خیلی مفصلی را مطرح کردیم آیا اصل سببی بر مسببی ورود یا حکومت دارد؟ یا بحث تعارض استصحاب با اشتغال، تعارض استصحاب با تخییر، تعارض استصحاب با قاعده ی فراغ، تعارض استصحاب با قاعده ی قرعه، بنابر اینکه اینها اصل عملی باشند.

وقتی در تعریف تعارض ضابطه دادیم تنافی مربوط به خود این دو دلیل می شود و فرق نمی کند دو طرف تعارض دلیلیین اجتهادیین باشند یا دو خبر و دو اصل باشند. مخصوصاً با نکته ای که دیروز عرض کردیم که به نظر من بسیار نکته ی مهمی

است. ما تعارض را امر ظاهری می‌دانیم و کاری به واقع نداریم. در ظاهر می‌گوئیم شارع بخواهد هم این و هم آن را حجت قرار بدهد نمی‌شود این دو، دو طرف تعارض‌اند و به حسب دلیلیت هم با هم تعارض می‌کنند؛ بنابراین اگر جایی به حسب دلیلیت با هم تعارض نداشتند مثل عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم تعارضی وجود ندارد. ولی دو طرف تعارض خود دو دلیل هستند و فرقی هم نمی‌کند اجتهدیین باشد دو اصل عملی باشد. بنابراین آنچه مرحوم صدر فرمودند به نظر ما مطلب تمامی نیست و من در کلمات دیگران هم این را ندیدم.

به بیان دیگر یک وقت می‌گوئیم طرف تعارض دو خبر هستند. در دلیلین اجتهدیین می‌گوئید طرف تعارض این است که دو خبر با هم تعارض کردند ولی همین جا می‌گوئید به حسب الدلیلیه یعنی دلیلی که خبر واحد را حجت می‌کند نمی‌تواند این دو را بالفعل معاً فی زمن واحد حجت کند.

بین این دو تا نباید خلط کرد، از یک طرف، طرف تعارض چیست؟ خبرین اصلین است، اما یا یک خبر و یا اصل است، اما برای تقدیم و تأخیر می‌گوئیم نگاه کنیم این را چون وقتی می‌گوئیم به حسب الدلیلیه و الحجیه ببینیم آن دلیلی که این را حجت قرار داده آیا نیامده این دلیلی که اصل حجت قرار داده را تخصیص بزند؟! که ما نظرم‌ان همین شد می‌گوئیم چرا ادله‌ی امارات ادله اصول را تخصیص می‌زند.

پس در نتیجه وقتی تخصیص زد یکی را در نتیجه در آخر، یعنی در اول یک تعارض بدوی است و در آخرش می‌رسانیم به عام و خاص، أماره دلیل اصول را تخصیص می‌زند و می‌شود عام و خاص، ولی به این معنا نیست که بگوئیم طرف تعارض از اول آن دلیل دال بر حجّیت خبر واحد با دلیل دال بر حجّیت استصحاب است این معنا ندارد.

بحث بعدی که فقط من عنوانش را عرض می‌کنم؛ آقایان مطالعه کنید برای روز شنبه باز در کلمات مرحوم آقای صدر آمده این است که تعارض گاهی بین دو دلیل لفظی است و گاهی بین دو دلیل عقلی و گاهی اوقات یک طرف عقلی و یک طرف لفظی است، بعد اینجا باید ببینیم که آیا تعارض در دلیل لفظی با در دلیلین عقلیین بین شان تفاوت وجود دارد یا نه؟

بحث اخلاقی

یکی از مطالبی که در آیات قرآن و در روایات نسبت به آن می‌توانیم بگوئیم تأکید شده مسئله‌ی بکاء از خوف و خشیت خداست. انسان نسبت به عظمت خدا اشک بریزد، ضعف خودش را در مقابل عظمت خدا احساس کند و هر چه بیشتر در مورد عظمت خدا قدرت خدا صفات خدا فکر کند و این فکر او را خاضع کند و این خضوع موجب جاری کردن اشک او بشود. این مسئله خیلی در قرآن و هم در روایات تأکید شده. مثلاً در آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا»^[1]. اینکه انسان صورت خودش را روی خاک بگذارد يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ، اذقان جمع ذقن به معنای چانه است، یخرون به معنای اینکه انسان خودش را بیندازد صورتش را و چانه اش را بر زمین قرار بدهد و بیکون اشک بریزد.

ما برای گرفتاری‌های دنیوی به راحتی اشک می‌ریزیم. انسان وقتی برای خودش افسوس می‌خورد، گرفتاری‌هایی که دارد، مشکلاتی که دارد، مریضی‌هایی که دارد اشک می‌ریزد، کسی به او اهانتی کرده تهمتی زده، در خلوت خودش ممکن است این کار را انجام بدهد عیبی هم ندارد این طبیعی است این دال بر ضعف هم نیست این اشک کشف از اهتمام به نفس خودش دارد و از یک جهت ارزش دارد ولی آنچه که بسیار مهم است این است که انسان از خوف خدا اشک بریزد.

انسان خودش با خدای خودش خلوت کند، خودش را در محضر خدا ببیند، خودش را حدیث نفس کند بگوید عمری بر من گذشت و هیچی از تو نفهمیدم! من هیچ تو را ادراک نکردم، عظمت تو، قدرت تو، حالا اینجا باید خدا کمک کند که انسان چگونه

حدیث نفس کند، چه چیز بر زبانش جاری شود، چه چیز بر دلش جاری شود، چه چیز بر فکرش جاری شود، این باید عنایتی از خود خداوند تبارک و تعالی باشد که حتما هست و نمی شود انسان با خدا خلوت کند حاجات مادی را هم کنار بگذارد.

روایتی از وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را می دیدم که فرموده است خدای تبارک و تعالی می گوید عبد من وقتی مشغول عبادت من و راز و نیاز با من می شود و اصلاً از حاجات خودش غافل می شود با من اینقدر راز و نیاز می کند و حرف می زند از عظمت من، از قدرت من، از ذات من، بالأخره ما عبودیت خود را باید اینطوری اثبات کنیم، باورمان بشود که قدرت مطلقه خداست، علم مطلق خداست، وجود بی نهایت خداست، مُلک در دنیا و قیامت برای خداست، همه چیز، صاحب اصلی ما خداست، اینها می شود عبودیت، اینها می شود بندگی.

خدا می فرماید (بر حسب این روایت) که این اگر از حاجات دنیوی خودش غافل شود من بهترین چیزهایی را که افرادی که از من درخواست می کنند به آنها می دهم به این آدم می دهم. ما برای خودمان برنامه بگذاریم؛ حالا روز باشد، البته در روایات مسئله ی سواد و لیل را تأکید کردند، اگر موفق به نماز شب هم نمی شویم چند دقیقه بنشینیم یک استغفاری کنیم، یک ارتباطی با خدا پیدا کنیم، گاهی اوقات آدم حال ندارد نماز بخواند ولی می تواند یک استغفر الله ربی و اتوب إلیه در دل شب بگوید اشکش جاری شود، قیامت می کند در وجود آدم، اینها را البته آنهایی که برایشان واقع شده به ما می گویند، قیامت می کند در وجود انسان، چه تحولاتی را در آدم به وجود می آورد.

حالا ببینید من این روایت را بخوانم؛ صاحب وسائل (علیه الرحمه) یک بابی دارد در همین کتاب الجهاد در جهاد النفس «استحباب کثره البكاء من خشیه الله»^[2] خود این یک امر مستحبی است، استحباب کثره البكاء، مرحوم کلینی هم در کافی یک بابی دارد به نام باب البكاء^[3]، روایات زیادی در آنجا می آورد. مثلاً این روایت است که امام صادق از امام باقر (علیهما السلام) نقل می کند که قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) «طُوبَى لِمَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ» خوش به حال آن وجهی که خدا به آن نگاه می کند «تَبْكِي عَلَى ذَنْبٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» گناهی کرده و این دارد از خوف خدا گریه می کند، «لَمْ يَطْلُعْ عَلَى ذَلِكَ الذَّنْبِ غَيْرُهُ» غیر از خدا هیچ کسی هم از آن گناه اطلاع ندارد، پیامبر می فرماید طوبی برای این صورت^[4].

امام باقر در روایتی می فرماید «مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ» هیچ قطره ای محبوبتر در نزد خدا نیست از آن قطره اشکی که «فِي سَوَادِ اللَّيْلِ» است در دل شب است «مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ»^[5]. مگر می شود آدم خدا را تصور کند و خوف در او ایجاد نشود، البته به همان میزان رحمت هم هست، خدا را که انسان تصور می کند ملازمه دارد به اینکه خوف از او پیدا می کند، آدم گاهی اوقات الفاظ را ردیف میکند و می گوید، قدرت مطلق، علم مطلق، وجود مطلق، حیات مطلق، مولای علی الاطلاق اینها را آدم برای خدا می گوید ولی در درونش چیزی نمی آید، قرآن می فرماید «إِذَا تُلِّتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا»^[6] انسان مومن کسی است که وقتی آیات رحمان بر او تلاوت می شود قهراً به سجده می افتد و شروع به گریه کردن می کند.

ما باید خدا و عظمت خدا را از خود خدا بخواهیم برای ما تا یک اندازه ای، آدم در دل شب برخیزد بگوید خدایا من بندگی تو را هنوز نکردم، من هنوز عبادت تو را نکردم، من هنوز تو را نشناختم. دعای «عرفنی نفسک» را زیاد بخوانید، عرفنی رسولک، عرفنی حجتک، این برای انسان یک خشوعی می آورد، اشک انسان را جاری می کند و این آثاری که در این روایات برایش ذکر شده^[7].

در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) است «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى» خدا به موسی وحی کرد این وحی حالا وحی اعجازی نیست و فقط خطاب کرد، «أَنْ عِبَادِي لَمْ يَتَقَرَّبُوا إِلَيَّ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ» بندگان من با سه خصلت است که میتوانند به من نزدیک شوند هیچ چیز برایم محبوبتر از این سه خصلت نیست، موسی عرض کرد «يَا رَبِّ وَ مَا هُنَّ»

فرمود «يَا مُوسَى الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا وَالْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِي وَالْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي». بکاء از خشیت خدا انسان را محبوب میکند در نزد خدا، آدمی هم که محبوب شود در نزد خدا، دائم النظر است، همیشه خدا به او نظر می‌کند، آدمی هم که دائم النظر باشد محفوظ می‌ماند عاقبت بخیر می‌شود، این در بحران‌ها نمی‌لغزد، این در فعل و انفعالات دنیوی در جابجا شدن مقام‌ها، یک وقت مقامش بالای بالا بوده حالا آمده پائین برایش فرق نمی‌کند، آدمی که محبوب خدا می‌شود اینطور می‌شود.

موسی، کلیم الله بوده و می‌خواسته با خدا صحبت کند. عرض می‌کند «يَا رَبِّ فَمَا لِمَنْ صَنَعَ ذَا» کسانی که این کار را انجام بدهند چه نتیجه‌ای دارد؟ خدا فرمود «يَا مُوسَى أَمَّا الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا فَفِي الْجَنَّةِ» کسانی که در دنیا زهد دارند در بهشت هستند، «وَأَمَّا الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي فَفِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى لَا يُشَارِكُهُمْ أَحَدٌ» بکاء از خشیت خدا آدم را در بهشت معمولی بالاتر می‌برد، مع الرفیق الاعلی می‌کند، لا یشارکهم احد یعنی احدی از اینهایی که بکاء نیستند. بکائین از خشیت خدا در جنت خدا هستند، در رفیق اعلی هستند، این کم مقامی است؟ که آدم نمی‌تواند درک کند رفیق اعلی چیست؟ فقط اجمالاً می‌فهمیم که از جنت عادی و عمومی مردم خیلی بالاتر است، اصلاً با آن خیلی فرق دارد آن جنت الجنه است، بهشت معمولی پیش او بهشت نیست، بهشت حقیقی حقیقی آن بهشت است^[18].

در بعضی از روایات بکاء در سجده، انسان سرش را به سجده بگذارد و از خوف خدا اشک بریزد، حالا بعضی از روایاتش اطلاق دارد و بعضی هم مرحله بالاتری است، بکاء در سجده، «إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ بَاكٍ» در حال سجده گریه می‌کند، این بهترین حالاتی است، نزدیکترین حال انسان به خدا همین حال است، در حال سجده باشد و اشک خدا را داشته باشد، در روایات هم سفارش شده که اگر انسان مشکلی هم دارد، حاجتی هم دارد، حمد خدا را بگوید، ثنای خدا را بگوید، صلوات بر پیامبر و آتش بفرستد و حاجتش را بخواهد و بکاء پیدا کند. در روایت دارد ولو به اندازه ی پر مگس، به نتیجه میرسد^[19].

سعی کنیم ان شاء الله، عرض میکنم واقعاً عمرها که الان اصلاً معلوم نیست چقدر است! آدم نمیتواند از یک ثانیه خودش باخبر بشود و بداند که هست، ما استفاده کنیم، حالا گرفتاری‌ها و مسائل خیلی زیاد است آنچه آدم را آرام می‌کند و در انسان تحولی ایجاد میکند زندگی خانوادگی را صفای دیگری می‌دهد کار انسان، درس و بحث را، هر کسی هر اشتغالی هم دارد به آن بها می‌دهد این است و ان شاء الله در زندگی خودمان زیاد پیاده کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ اسرا، 107.

[2] □ وسائل الشیعة ؛ ج 15 ؛ ص 223.

[3] □ الکافی (ط - الإسلامية) ؛ ج 2 ؛ ص 481.

[4] □ وسائل الشیعة ؛ ج 15 ؛ ص 225: عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص طُوبَى لِمَنْ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ إِلَيْهَا تَبَكَّى عَلَى ذَنْبٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ لَمْ يَطْلُعْ عَلَى ذَلِكَ الذَّنْبِ غَيْرُهُ.

[5] □ وسائل الشیعة ؛ ج 15 ؛ ص 228: مُتْنِي الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ.

[6] □ مریم، 58.

[7] □ الکافی (ط - الإسلامية) ؛ ج 1 ؛ ص 337: ...اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي

رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي...

[8] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج2 ؛ ص482: ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى ع أَنَّ عِبَادِي لَمْ يَتَقَرَّبُوا إِلَيَّ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَمَا هُنَّ قَالَ يَا مُوسَى الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا وَالْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِي وَالْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ فَمَا لِمَنْ صَنَعَ ذَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَمَّا الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا فَفِي الْجَنَّةِ وَأَمَّا الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي فَفِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى لَا يُشَارِكُهُمْ أَحَدٌ وَأَمَّا الْوَرَعُونَ عَنْ مَعَاصِي فَإِنِّي أُفْتِشُ النَّاسَ وَلَا أُفْتِشُهُمْ.

[9] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج2 ؛ ص483: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لِأَبِي بَصِيرٍ إِنْ خِفْتَ أَمْرًا يَكُونُ أَوْ حَاجَةً تُرِيدُهَا فَايْتَدَأْ بِاللَّهِ وَمَجِدِّهِ وَأَتْنِ عَلَيْهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ ص وَسَلِّ حَاجَتَكَ وَتَبَاكَ وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ إِنْ أَبِي ع كَانَ يَقُولُ إِنْ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ بَاكِ.